جلسه 733

چهارشنبه 30/01/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که آیا آیه شریفه ای که نهی می کند از اتباع متشابهات قرآن، شام اتباع ظهورات قرآن می شود یا نه؟

مشهور از جمله در مصباح الاصول فرموده اند که شامل نمی شود. چون متشابه یعنی کلامی که معانی متساویه و متشابهه دارد که متعین نیست کدامیک مراد متلکم هست، کلام ظاهر معنای واحدی دارد که نظر عرف متعین هست، لایشبه بعض المعانی ببعض آخر. بعد گفته می شود که لااقل من الشک در شمول متشابه نسبت به اتباع ظهور، وشک که بکنیم رجوع می کنیم به قاعده اولیه که ظهور حجت است به سیره عقلائیه وردع از آن ثابت نشده است. واگر می خواستند ردع بکنند از بناء عقلاء نسبت به عمل به ظهور، با بیان روشن ردع می کردند نه با یک بیانی که روشن نیست شامل عمل به ظهور می شود یا نه.

در اشکال به این فرمایش مرحوم آقای صدر فرمود که این بیان که متشابه یعنی مجمل با لفظ یتبعون ما تشابه منه سازگاری ندارد. کلام مجمل را انسان دنبال می کند اما پیروی نمی کند. دنبال کردن یعنی یتبع اثره می رود دنبال آن، مثل کسی که یتبع الضالة، اما اتباع یعنی قبول تبعیت، از باب افتعال قبول تبعیت بکند انسان که پیرو کلام مجمل باشد. خب کلام مجمل که اقتضاء پیروی ندارد تا ما از آن پیروی بکنیم. شخصی گفت رأیت زید فی السوق ما نمی دانیم مراد از زید کدام زید است زید بن عمرو است یا زید بن بکر برویم پیش زید بن عمرو بگوئیم شنیدیم تو در بازار بودی. این اتباع کلام آن متکلم هست؟ قطعا اینجور نیست. این اشکال قویی است.

بعد ایشان اضافه هم می کند، می گوید ما اصلا در قرآن آیه مجمل نداریم. قرآن بیان است، نور است، به لسان عربی مبین است، تبیان کل شیء است، چطور می شود ما در قرآن بگوئیم آیه ای هست که مجمل است؟

این مطلب را مرحوم علامه طباطبائی هم در جزء اول المیزان بیان کرده است.

ولذا نتیجه می گیرند می گویند متشابه به معنای مجمل نیست. متشابه به قرینه این جمله یتبعون ما تشابه منه یعنی یک کلامی که مدلولش ظاهر است، اما مصداق حقیقی آن متشابه است. برخلاف محکم، محکم متشابه مصداقی نیست، کتب علیکم الصیام، شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن، در روز ماه رمضان روزه بر شما واجب است، مصداقش کاملا مشخص است. اما الرحمن علی العرش استوی مفهوم مفهومی است واضح، مصداق اینکه خدا بر عرش تکیه زده این مصداقش متشابه است. ذهن مردم با مصداق های محسوس انس گرفته است، ولذا سریع در ذهن مردم می آید که یک عرشی هست خدا هم روی آن عرش نشسته و صافه هم نشسته (استوی) واز این آیه جسم بودن خدا را احساس می کنند. چون مصداق محسوس این آیه همین استواء مادی است علی العرش. در حالی که وضع نشده این مفهوم برای مصداق مادی. آقای صدر می گوید تأویل این آیه این است که ما ارجاع بدهیم این آیه را به مصداق حقیقی اش. اهل زیغ این ارجاع می دهند به آن مصداق مادی برای گمراه کردن مردم، برای اثبات اینکه خدا جسم است. یا و جاء ربک و الملک صفا صفا، یا ید الله فوق ایدیهم، می گویند خدا دست دارد. ان الله سمیع بصیر، گوش دارد چشم دارد. با اینکه لفظ سمع وضع نشده برای گوش مادی، نه، معنای عامی دارد، اما محسوس در ذهن مردم از مصداق های سمع همان مصداق مادی است. ولذا اهل زیغ که به دنبال ایجاد گمراهی و فتنه و اضلال بین مردم هستند آنها می روند سراغ تأویل مادی، یعنی ارجاع این آیات به مصادیق مادی. والا آقای صدر می فرماید با این بیانی که ما کردیم که این تأویل که معروف ومصطلح است که أی حمل اللفظ علی خلاف ظاهره، نه آن معنای لغوی تأویل که ارجاع الشیء الی اصله و حقیقته است، معنای مصطلح تأویل که می گویند أی حمل الکلام علی خلاف ظاهره با آن بیانی که ما کردیم سازگار نیست. یتبعون المتشابه یعنی پیروی می کنند از ظاهر کلام. بعد بگوئیم ابتغاء تأویله، قصدشان حمل کلام است بر معنای خلاف ظاهر؟ اینکه تناقض گوئی است. هم اتباع ظاهر می کنند یتبعون المتشابه وهم ابتاع تأویله یعنی می خواهند حمل کنند کلام را برخلاف ظاهرش، اینکه نمی شود. تأویله را معنای لغوی اش را در نظر بگیرید که از أول ورجوع می آید أی ابتغاء ارجاع الشیء الی حقیقته و مصداقه. اهل زیغ آیه مثلا یدالله فوق ایدیهم را که ظهور ابتدائی اش یک معنایی است، ظهور است منتهی اینکه دست خدا بالای دست اینهاست وضع نشده برای ید مادی. وضع شده برای مظهر قدرت. منتهی این مصداق مادی مظهر قدرت است. اهل زیغ اتباع می کنند این ظاهر را، اما ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله، به هدف ارجاع این کلام به مصداقش به نظر خودشان که مصداق مادی است. در حالی که و ما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم، خدا وراسخون در علم می دانند که تأویل این آیه یعنی مصداق حقیقی این آیه این چیزی نیست که اینها فکر می کنند.

آقای صدر آخرش نتیجه می گیرد که: معلوم شد که استدلال به این آیه هم بر نهی از اتباع ظهور غلط است. این آیه می گوید مثل اهل زیغ نباشید که هدفشان از اتباع ظهور ارجاع این معانی ظاهره است به مصادیق مادیه آن. ربطی ندارد به ما که اتباع ظهور می کنیم و دنبال این نیستیم که ارجاع بدهیم این ظهورات را به مصادیق مادی آن. بلکه با توجه به محکمات کتاب و حکم عقل دنبال کشف مصادیق حقیقیه هستیم.

اقول: این فرمایش ایشان یک مقدار شبیه مطالب آقای طباطبائی است در المیزان، که به نظر ما این مطالب درست نیست. اصل آن جمله ای که ایشان گفت اتباع شامل اتباع مجمل نیست آن را ما قبول داریم و لذا این مقدار موافقیم که اتباع المتشابه صادق نیست در اتباع کلام مجمل. اما این بیانات دیگر ایشان که یک مقدار موافق با بیانات مرحوم آقای طباطبائی است در المیزان به نظر ما اینها اساسا درست نیست.

کلام آقای طباطبائی را نقل کنم:

ایشان در جزء اول المیزان یک مطلبی دارد، در جزء سوم مطلب دیگری دارد.

در جزء اول تفسیر المیزان گفته است: ما در قرآن هیچ آیه ای که ذهن در فهم معنای آن متحیر بشود نداریم، کیف و هو افصح الکلام. شرط فصاحت خلوّ از اغلاق وتعقید است، اگر بنا بود که آیات برخی مجمل باشند آنوقت می شود قرآن فصیح؟! اینکه قرآن فصیح نمی شود.

بعد ایشان فرموده: پس چرا در قرآن گفته "منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات"؟ ایشان فرموده متشابهات أی متشابهات فی المصداق، چون انس ذهنی باعث می شود که وقتی ما بشنویم مثلا الرحمن علی العرش استوی آن مصداق مادی اش در ذهن ما بیاید. کلم الله موسی تکلیما، در ذهنمان مصداق مادی اش بیاید. فما تجلی ربه للجبل جعله دکا، مصداق مادی اش که تجلی نور است به ذهن ما بیاید، که خدا نور مادی است تجلی کند بر جبل. همین باعث شد که یک عده ای مجسمه شدند جمود کردند بر این مصداق های مأنوس، در حالی که با ارجاع این متشابهات به محکمات قرآن می فهمیدیم که لیس کمثله شیء، لاتدرکه الابصار وهو یدرک الابصار، می فهمیدند که این مصداق های مأنوس مادی اشتباه است. اصلا لفظ تکلم وضع نشده برای این تکلم مادی، تکلم یعنی ایجاد کلام. کما اینکه سراج وضع نشده برای این چراغ مادی، انس ذهن ما وقتی می گویند سراج آن سراج مادی در ذهن ما می آید، ولی به مرور زمان می بینیم مصادیق عوض شد. آن چراغ قدیمی کجا این نور افکن های جدید کجا که اصلا ابزارش یکی نیست. دقت که می کنیم می بینیم سراج وضع نشده برای ابزار خاص، بلکه وضع شده برای آن چیزی که نتیجه اش نورافکنی است. ولذا سراج منحصر نیست به سراج مادی، پیغمبر هم سراج است، قرآن هم سراج است، خدا هم سراج است. الله نور السموات و الارض.

بعد ایشان می فرماید: ولذا ما از آیه می فهمیم اولا هیچ اجمالی در قرآن نیست، وتشابه مصداقی در متشابهات با رجوع به محکمات که هن ام الکتاب برطرف می شود. قرآن را دقت کنید، الرحمن علی العرش استوی را در کنار لیس کمثله شیء بگذارید، تشابه مفهومی که نداشت تشابه مصداقی آن هم برطرف می شود. و ما هیچ در فهم قرآن نیاز به چیز دیگری غیر از قرآن نداریم، بلکه با ارجاع متشابهات به محکمات تشابه مصداقی قرآن هم برطرف می شود. مگر می شود قرآن تبیانا لکل شیء باشد ولی تبیان خودش نباشد؟ مگر می شود قرآن نور مبین باشد اما در فهم خود قرآن به درد نخورد؟ الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا، خب ایّ جهاد اعظم در جهاد در فهم قرآن. ما می رویم جهاد می کنیم در فهم قرآن، لنهدینهم سبلنا، خدا وعده داده است که راه خودش را به ما نشان می دهد. وچه راهی اهدی از راه خود قرآن که برویم با خود قرآن، قرآن را بفهمیم.

معنای این کلمات این است که ما در فهم قرآن هیچ نیازی به روایات اهل بیت نداریم. روایات اهل بیت کمک می کنند در سریع فهمیدن قرآن، والا ما اگر قرآن را خودمان می گذاشتیم با عقل خودمان آیات متشابهات که اجمال مفهومی ندارند اجمال مصداقی دارند و اجمال مصداقی شان را هم با ارجاع به محکمات حل می کردیم. منتهی ائمه علیهم السلام برای اینکه ما ذهنمان خطاء نکند روایاتشان خوب است ولی اینطور نیست که ما نیاز داشته باشیم در فهم قرآن به غیر قرآن. ایشان می گوید تفسیر قرآن بالقرآن، روایتی هم از نهج البلاغه نقل می کند که: کتاب الله تبصرون به و تسمعون به و ینطق بعضه ببعض ویشهد بعضه علی بعض. این در جلد اول المیزان است.

ما مقام شامخ این مرد بزرگ الهی که در تقوی وورع ایشان سر سوزنی شکی نیست مقام ایشان را محفوظ می دانیم، اما این روش تفسیر قرآن ایشان را توضیح دادیم که تفسیر القرآن بالقرآن است. حالا تصریح نکرده اند که نیاز به روایات در فهم قرآن نداریم خب العاقل بکفیه الاشاره، وروایات فقط برای تأیید هستند. حالا بطون قرآن که مصدایق خفیه یا لوازم است آنها اصلا ربطی به تفسیر ندارد. برای بیان لوازم خفیه که عقل ما نمی رسد که ربطی هم به تفسیر ندارد آن بحث دیگری است. تفسیر قرآن است که نیاز ندارد به غیر قرآن.

در جزء سوم ایشان یک مقدار مطلب را تعدیل کرده است. فرموده ما متشابه مفهومی داریم، اما نه به این معنی که اجمال محض داشته باشد، نه، مردد است بین دو معنا یا سه معنا یا بیشتر. ولی با رجوع به محکمات معنای مراد از آیات متشابهه روشن خواهد شد. آنوقت آیه متشابه تصیر عند ذلک محکمة بواسطة الآیات المحکمة والآیة المحکمة محکمة بنفسها. آنجا پذیرفته که اجمال مفهومی ما داریم در آیات متشابهات، مراد از الرحمن علی العرش استوی مجمل است ولی با رجوع به لیس کمثله شیء رفع اجمال می کنیم از این آیه.

سؤال وجواب: آقای صدر هیچ متشابه مفهومی در قرآن قبول نداشت، می گفت قرآن نور است بیان است لسان عربی مبین است معنا ندارد اجمال مفهومی.

سؤال وجواب: روایات ممکن است مراد جدی را کشف کند. اجمال مدلول استعمالی در قرآن نیست ولی مراد جدی از حرم الربا غیر ربای بین والد و ولد هست ایشان منکر نیست. تخصیص می زنیم عموم این آیه را مراد جدی را کشف می کنیم، اما آیه اجمال ندارد.

بعد آقای طباطبائی فرموده اند: ما دو جور تأویل داریم در قرآن: یکی تأویل المتشابهات و دیگری تأویل کل قرآن. تأویل متشابهات یعنی ارجاع متشابهات به آن مرجعش و اصلش که محکمات است. ویک تأویلی هم هست در کل قرآن، هم متشابهات و هم محکمات تأویل دارند. چرا؟ برای اینکه قرآن صریحا فرموده است که کل قرآن تأویل دارد، چون تعبیر در آیه شریفه این است که "لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی ورحمة لقوم یؤمنون هل ینظرون الا تأویله" خب این تأویل به کتاب برمی گردد، بعد می فرماید: "یوم یأتی تأویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق". ایشان می فرماید یک تأویل این است که کل قرآن تأویل دارد، متشابه هم تأویل دارد. تأویل متشابه همان چیزی است که محکمات از آن حکایت می کند که ارجاع به اصل متشابهات که همان محکمات است، هنّ ام الکتاب. الأول ای الرجوع الی الاصل، تأویل المتشابهات یعنی آن را به اصل آن ارجاع بدهیم که محکمات هستند که اصل هستند، هنّ امّ الکتاب. اما این منافات ندارد که کل قرآن هم تأویل دارد. تأویل قرآن چیست؟ آن واقعی که مستند قرآن است. در قضایای خبریه وانشائیه یک واقعی هست، البته مراد از واقع در قضیه خبریه آن حادثه نیست، مثلا اگر خدا در قرآن فرمود که مثلا قابیل هابیل را کشت، آن حادثه تاریخی تأویل این آیه نیست، چون ایشان می فرماید ولما یأتهم تأویله، تأویل قرآن هنوز نیامده است، تأویل قرآن یعنی آن واقعی که این الفاظ حاکی از آن هست. آن واقع چیست؟ قرآنی است که در لوح محفوظ است. آن لفظ نیست. و إنه لکتاب کریم فی لوح محفوظ لایمسه الا المطهرون. آن قرآن کریمی که در لوح محفوظ است وإنه فی امّ المتاب لدینا لعلی حکیم، آن قرآن عینی نه قرآن لفظی که پیش ما هست، آن قرآن عینی که در لوح محفوظ است آن می شود اصل وتأویل این قرآن واز آن قرآن مطهرون خبر دارند. لایمسه الا المطهرون.

این بیان ایشان در جلد سوم که قبول می کند که متشابهات تشابه مفهومی دارند ولکن با ارجاعشان به محکمات تشابه مفهومی شان برطرف می شود و محکمات تأویل مشتابهات هستند، چون اصل در متشابهات هستند. هنّ امّ الکتاب.

مرحوم آقای صدر به آقای طباطبائی اشکال می کند، اشکال ایشان این است که شما فرمودید که کل قرآن تأویل دارد؟ خب اگر اینطور هست تأویلش چیست؟ تأویلش این است که کل قرآن یک مصداقی دارد که در عالم لوح محفوظ است. پس با این بیان یعنی کل قرآن متشابه مصداقی است چون مصداقش آن کتاب مکنون است آن کتاب کریم است فی لوح محفوظ. با این بیان شمای آقای طباطبائی کل قرآن شد متشابه مصداقی. اینکه خلاف این آیه است و خلاف آن مطلبی است که صحبت شد که فقط متشابه، متشابه مصداقی است، شما داری کل قرآن را متشابه مصداقی می کنید.

اقول: این اشکال آقای صدر به آقای طباطبائی وارد نیست. چرا؟ برای اینکه آقای طباطبائی که خودش گفت ما دو تا تأویل داریم، یکی تأویل کل قرآن و یکی تأویل متشابهات. آنی که متشابه است، متشابه است از حیث آن تأویل بالمعنی الاخص. یعنی آن مصادیق خود مثلا الرحمن علی العرش استوی مشخص نیست که با لیس کمثله شیء مصداق الرحمن علی العرش استوی مشخص می شود. کل قرآن که مصادیقش اینطور نیست. یا ایها النبی اتق الله، َآن که متشابه مصداقی به این معنا نیست. منافات ندارد با این فرمایش آقای طباطبائی که می گوید کل قرآن تأویل بالمعنی الاعمی دارد وآن این است که غیر از این قرآن ظاهر ما یک قرآن باطن داریم، " إنه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لایمسه الا المطهرون"، یا "بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ"، این چه اشکالی است که به آقای طباطبائی می کنید. ایشان که نگفت کل قرآن متشابه مصداقی است به این معنا که همانطور که مصداق حقیقی الرحمن علی العرش استوی را ما نمی فهمیم مصداقهای کل قرآن را هم ما نمی فهمیم. اینجور نگفت تا بعد بگوئید پس فرق بین محکمات ومتشابهات چه می شود، متشابهات که مصداقا متشابه است اگر بنا شد محکمات هم تأویل داشته باشد پس آنها هم مصداقش متشابه است پس همه شان شدند متشابه مصداقی. نه، آقای طباطبائی می گوید محکمات تشابه مصداقی ندارند یعنی مصداق آیه روشن است، اما وراء این قرآن ظاهر ما یک قرآن مکنون داریم که او تأویل این قرآن ظاهر است.

پس این اشکال آقای صدر به آقای طباطبائی وارد نیست.

سؤال وجواب: تأویل یعنی ارجاع به اصل. دو تا اصل داریم. اصل نسبی است. اصل در متشابهات به یک معناست که همان محکمات هستند، یعنی با محکمات ما مصداق آیه الرحمن علی العرش استوی را می فهمیم. اما تأویل کل قرآن آن قرآن عینی وحدانی است که احکمت آیاته ثم فصلت، آن قرآن در لوح محفوظ است او تأویل کل قرآن است. آن قرآن عینی که مصداق این قرآن ظاهری نیست، ان اصل ومرجع این است. منافات ندارد که مصداق الرحمن علی العرش استوی متشابه باشد به آن معنا که عرش یا استواء خدا مصداق مادی اش غیر از آن مصداق حقیقی اش باشد که مراد از این آیه است. و با رجوع به لیس کمثله شیء ما آن مصداق حقیقی را می فهمیم. آقای صدر فکر کرده ایشان یک نوع تأویل می گیرد وهمه را ارجاع به مصداق می گیرد، بعد هم می گوید خب وقتی کل قرآن تأویل دارد یعنی کل قرآن متشابه المصداق است، از آن طرف متشابهات هم که شدند متشابه المصداق، پس کل قرآن متشابه المصداق شد پس کل قرآن شد متشابهات. این اشکال به آقای طباطبائی وارد نیست. آن تأویل کل قرآن یعنی ارجاع قرآن ظاهری به آن قرآن عینی مکنون در لوح محفوظ. اما این معنایش این نیست که کل قرآن متشابه المصداق است به این معنی که یک مصداق مادی برای این آیه در نظر گفته می شود ویک مصداق حقیقی. کل قرآن که اینطور نیست. الرحمن علی العرش استوی اینجوری است، یا یدالله فوق ایدیهم اینجوری است. دیگر آیه کتب علیکم الصیام که اینطوری نیست. تأویل کتب علیکم الصیام آن مصالحی است که در پشت پرده وجوب صیام نهفته است که در کتاب عینی و در لوح محفوظ مشخص شده است. بقیة الکلام انشاءالله روز شنبه.